

فقه و اصول، سال چهل و نهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۸  
بهار ۱۳۹۶، ۲۸-۹

## نقد و بررسی دلایل دیدگاه مشهور در باب نجاست فرزندان نابالغ کفار\*

اکبر احمدپور

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: a-ahmadpour@um.ac.ir

### چکیده

یکی از موضوعاتی که کم و بیش در میان فقیهان مورد گفتگو بوده و مباحثی را نیز به دنبال داشته است، مسئله ناپاکی ذاتی فرزندان نابالغ کفار است. هر چند فقیهان سنی قائل به طهارت همه انسان‌ها، فارغ از نوع گرایش و باور آن‌ها شده‌اند که به صورت طبیعی فرزندان کفار هم مشمول این قاعده کلی قرار خواهند گرفت، اما در مقابل، بیشتر فقیهان شیعی بر آنند که نابالغان کفار، تابع پدران خویش بوده و همچون آنان ناپاک تلقی خواهند شد. این فقیهان در تأیید دیدگاه خود دلایلی را برپا داشته‌اند که در این مقاله همه این دلایل و مستندات مورد نقد و بررسی قرار گرفته و سست بودن آن‌ها از جوانب مختلف نشان داده شده و در نهایت نظریه پاکیزگی جسمانی کودکان کفار، چه در حوزه اهل کتاب و یا مشرکان مورد پذیرش قرار گرفته و شواهدی هم در تقویت این دیدگاه ارائه شده است.

**کلیدواژه‌ها:** طهارت ذاتی فرزندان نابالغ کفار، کودکان کفار، نقد دلایل قاعده تبعیت، نجاست فرزندان

نابالغ کفار

\* تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۸/۳۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۵/۰۳/۲۳.

DOI: 10.22067/fiqh.v0i0.51608

## مقدمه

این حقیقت از دیرباز مطرح بوده است که آیا می‌توان فرزندان نابالغ کافران را همچون پدران آنان، ناپاک و نجس به‌شمار آورد، و یا اینکه پدیده ناپاکی، به فرض به سرانجام رسیدن آن، تنها شامل کافران بالغ می‌گردد و نابالغان آنان از هرگونه آلودگی و نجاست مبرا بوده و نمی‌توان آنان را به لحاظ جسمی ناپاک تلقی نمود؟

بیشتر فقیهان شیعی آنان را در این باب وابسته به پدران خود دانسته و ناپاکی ذاتی پدران را به فرزندان هم تسوی داده‌اند و نسبت به هر دو گروه داوری یکسانی را در پیش گرفته‌اند؛ چنانکه علامه حلی می‌نویسد: «اولاد الکفار حکم آبائهم» (تذکره، ۶۸/۱)؛ فرزندان کافران با پدران خویش حکمی برابر دارند. یا از صاحب جواهر آمده است: «حکم کودک، چه پسر یا دختر، در اسلام و کفر، و دیگر احکام وابسته، همچون پاکی و ناپاکی و جز آن، تابع پدر و مادر خویش است. در این باب خلافی را در میان فقیهان نمی‌یابم، بلکه اجماع، چه منقول و یا محصل آن، با این موضوع هم داستان است» (۴۴/۶ و ۱۳۴/۲۱). محقق سبزواری هم ایده نجاست فرزندان کافران را، دیدگاه مشهور فقیهان به‌شمار آورده و اینگونه آن را بازتاب داده است: «والمشهور نجاسة اولاد الکفار.» (۶۰/۱). دیگران هم کم و بیش این نظریه را مورد تأیید قرار داده و از تمایل بیشتر فقیهان نسبت به آن پرده برداشته‌اند (شهید اول، ۱۱۹/۱؛ همدانی، ۲۶۰/۷؛ حکیم، ۳۲۰/۱؛ اردبیلی، ۴۶۵/۷؛ نراقی، ۲۰۸/۱).

اما آنچه در این مقاله مورد توجه جدی قرار گرفته و بدان پرداخته شده است، پاک‌انگاری جسمی کودکان کفار از هر صنف و گروهی، و منزه دانستن آنان از پلیدی‌های ذاتی است، حتی در فرض نجاست پدرانشان؛ از این‌رو در راستای تقویت این دیدگاه و صدرنشینی آن، همه دلایل و مستندات قائلان به نجاست، مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته و ناکارآمدی آن‌ها به روشنی نمایانده شده است.

گفتنی است که طرح این بحث تنها مربوط به فرزندان اهل کتاب نیست تا اگر کسانی قائل به طهارت آنان بودند، این بحث را بیهوده به‌شمار آورند، بلکه دامنه آن فرزندان مشرکان را هم دربر خواهد گرفت؛ چراکه آنان نیز برابر این نظریه پاک‌اند و از طهارت ذاتی بهره‌مندند. در این صورت ورود به این موضوع و بررسی آن در گستره‌ای وسیع‌تر و فراگیرتر، اثرگذار و کارآمد خواهد بود. نتیجه آن‌که هیچ‌کودکی را از هر صنف و گروهی نمی‌توان به دلیل وابستگی به اردوگاه کفر، ناپاک انگاشت و نجس به‌شمار آورد. ضمن آنکه این موضوع تنها در فقه شیعی قابل بررسی است؛ چراکه از منظر فقیهان سنی (به‌جز تنی چند از آنان همچون ابن حزم و فخر رازی، ر.ک: المحلی، ۱۶۰/۱؛ تفسیر کبیر، ۲۴/۱۶) همه آدمیان، چه مسلمان یا کافر، مرده یا زنده، پاک بوده و نباید آنان را نجس پنداشت (ابن قدامة، ۴۰/۱؛ غزالی، ۱۲/۱؛ جزیری، ۹/۱).

## ادله قائلان به ناپاکی و نقد آن

گذشت که مشهور فقیهان، فرزندان نابالغ کافران را به لحاظ جسمی ناپاک دانسته‌اند. آنان در تأیید این مدعا دلایلی را برپا داشته‌اند که در ذیل به این دلایل اشاره می‌گردد.

### ۱- قاعده تبعیت

بسیاری از فقیهان برابر قاعده تبعیت فرزندان از پدران در کفر و ایمان، قائل به نجاست فرزندان کفار شده‌اند و از آنجا که کفار در فقه شیعی نجس تلقی شده‌اند، به صورت طبیعی این نجاست ذاتی، به فرزندان آنان نیز تسوی یافته و آنان را هم نجس خواهد ساخت (علامه حلی، تذکره، ۶۸/۱؛ طوسی، الخلاف، ۵۳۳/۵؛ همو، المبسوط، ۲۲/۲؛ همدانی، ۲۶۱/۷).

از سوی دیگر این گروه در تأیید قاعده تبعیت و کارآمدی آن نیز مستندانی آورده‌اند:

### قرآن

از جمله مستندات آنان این آیه است:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (طور: ۲۱)؛ در این آیه الحاق فرزندان به پدران مورد تأیید قرار گرفته و آمده است: آنان که ایمان آوردند و فرزندانشان هم در ایمان از آنان پیروی نموده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق می‌کنیم. هر چند این آیه در مورد مؤمنان و فرزندان آنان است اما از روایاتی که در ذیل این آیه وارد گشته است همه فرزندان را، چه از مؤمنان و یا مشرکان در حوزه این قاعده قلمداد نموده و آنان را وابسته به پدرانشان شمرده است. (کلینی، ۲۴۸/۳؛ ابن بابویه، فقیه، ۳۱۷/۳). ضمن آنکه وابستگی فرزندان مؤمنان به پدرانشان، که در این آیه به آن اشاره شده، مفهوم آن این است که در مورد مشرکان نیز قاعده و قانون همین است، البته با این تفاوت که مؤمنان با فرزندان خویش در بهشت متنعم‌اند و در برابر، کافران به همراه فرزندان خود در عذاب غوطه‌ورند. به علاوه روشن‌ترین و سرآمدترین مصداق الحاق همان طهارت و نجاست است، یعنی همانگونه که کفار به لحاظ جسمی ناپاک‌اند، فرزندان آنان نیز در ناپاکی به آنان ملحق‌اند.

### نقد و ارزیابی

این استدلال نارسا است؛ زیرا آیه و نیز روایاتی که در تفسیر آن آمده است بیانگر آن است که خداوند در قیامت با فرزندان مؤمنان و مشرکان همچون پدرانشان رفتار خواهد نمود، در حالی که نجاست و ناپاکی که قرار است برای فرزندان کافران اثبات شود، از احکام دنیوی است نه اخروی؛ از این‌رو از حوزه دلالت این آیه و روایات ذیل آن برکنار است (سبزوای، ۳۷۷/۱؛ صافی، ۱۷۷/۲؛ طبرسی، ۲۷۵/۹؛ طوسی، تیبیان،

۴۰۸/۹).

به علاوه، حتی اگر بتوان از این آیه حکم تبعیت فرزندان کفار از پدرانشان را در دنیا استفاده نمود، باز هم نجاست آنان قابل استفاده نیست؛ زیرا منظور از تبعیت دنیوی، تنها در حوزه اسارت و تملک و موارد همانند آن است و نه فراتر از آن یعنی همانگونه که کفار در شرایطی قابل اسارت و تملک اند، فرزندان آنان نیز اینگونه اند.

برخی دیگر از فقیهان در تأیید قاعده تبعیت در حوزه ناپاکی ها به آیه:

«ولا یلدوا إلا فاجوا کفاوا» (نوح: ۲۷)، کافران جز نسلی فاجر و کافر پدید نمی آورند، تمسک نموده اند؛ چرا که در این آیه نسل کافران، حتی نابالغان آنان نیز فاجر و کافر به شمار آمده اند و این، تأیید همان قاعده الحاق و تبعیت است که اطلاق آن نجاست را نیز در بر می گیرد. (عاملی، ۲۴۷/۱؛ گلپایگانی، ۱۰۲/؛ امام خمینی، ۴۱۸/۳).

#### نقد و ارزیابی

این استدلال نیز غیر وجیه است؛ زیرا این اطلاق و نام گذاری به لحاظ آینده است، نه دوران کودکی یعنی فرزندان کافران، پس از عبور از دوران طفولیت و ورود به مرحله بلوغ، با اراده و اختیار راه کفر و فجور را همچون پدران خویش در پیش می گیرند؛ چنانکه مفسران هم همین برداشت را نشان داده اند؛ زیرا نمی توان به افرادی نسبت کفر داد در حالی که هیچ عمل کفرآمیزی از آنان سر نزده است، و دوران کودکی اینگونه است. در این صورت نمی توان با استناد به این آیه فرزندان کفار را به لحاظ دوران کودکی کافر به شمار آورد تا از این رهگذر نجاست آنان قابل اثبات باشد (امام خمینی، ۴۱۹/۳؛ طبرسی، ۱۳۹/۱۰؛ زمخشری، ۶۲۳/۴).

#### سنت

در حوزه سنت هم به روایاتی در تأیید قاعده تبعیت استناد شده است که شماری از آن ها به شرح ذیل است:

#### روایت حفص بن غیاث

در این روایت نسبت به کافری که در «دارالحرب» مسلمان شده و سپس به اسارت مسلمانان درآمده، آمده است: «إسلامه إسلام لنفسه و لولده الصغار و هم أحرار...» (حرعاملی، ۸۹/۱۱)؛ اسلام وی از آن خود و فرزندان خردسالش خواهد بود و آنان آزاد از اسارت اند. از این روایت استفاده می شود که اسلام آوردن کافر افزون بر رهایی خودش، مایه رهایی فرزندان نابالغ خود نیز خواهد شد و این هم چیزی جز همان قاعده تبعیت فرزندان از پدران نیست. البته هر چند این روایت در مورد اسلام است اما مفهوم آن این

است که کفر پدران هم (همانند اسلام) به مثابه کفر فرزندان خواهد بود. آشکار است که این همسانی مطلق میان کفر پدران و فرزندان، شامل نجاست نیز خواهد شد. (حکیم، ۳۲۱/۱؛ امام خمینی، ۴۱۹/۳؛ روحانی، ۱۸۶/۱؛ صدر، ۳۷۴/۳).

### نقد و ارزیابی

این استدلال مردود است: زیرا این روایت و روایات همانند بیانگر آن است که اسلام پدر، اسلام فرزند نیز هست، اما اثبات این مطلب که کفر پدر هم، کفر فرزند خواهد بود، به واسطه مفهوم وصف است که صاحب نظران آن را حجت نمی دانند (آخوند خراسانی، ۲۴۴؛ بجنوردی، منتهی الاصول ۴۳۵/۱)، چراکه هیچ ملازمه‌ای میان آن دو نمی توان یافت. به علاوه بر فرض پذیرش مفهوم وصف باید گفت: هر چند که اسلام پدر، اسلام فرزند نیز هست، اما تنها در حوزه اسارت و رقیت، بدین معنی که نمی توان آنان را به اسارت و بردگی گرفت، در این صورت مفهوم آن این است که کفر پدر هم کفر فرزند خواهد بود اما تنها در همان حوزه اسارت و رقیت، و نه نجاست، بدین معنی که می توان پدر و فرزند هر دو را به اسارت و بردگی گرفت. اما ناپاکی آنان را از این روایت نمی توان به دست آورد (گلپایگانی، ۱۰۲). افزون بر آن، حتی در صورت تلازم کفر پدر با کفر فرزند به صورت مطلق و در همه عرصه‌ها، آیا می توان هر کافری را نجس پنداشت؟ بدون تردید خیر، چون بسیاری از افراد در روایات کافر تلقی شده‌اند در حالی که نجس نیستند همچون تارک نماز و زکوة و همانند آن دو (صدر، ۳۷۴/۳). ضمن آنکه این حدیث ضعیف است به واسطه قاسم بن محمد و راوی وی علی بن محمد قاسانی (نجاشی، ۳۱۵؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ۴۳/۱۴-۴۴).

### حدیث عبدالله بن سنان

این حدیث نیز مستند دیگر قائلان به تبعیت است. در این حدیث نسبت به فرزندان مشرکانی که پیش از بلوغ می میرند آمده است: «و الله أعلم بما كانوا عاملین یدخلون مداخل آبائهم» ابن بابویه، فقیه ۳۱۷/۳؛ مجلسی، ۲۹۵/۵؛ و خداوند بر اعمال آینده آنان آگاه تر است، آنان در جایگاه پدران خویش در خواهند آمد. این مضمون در روایات دیگری نیز به چشم می خورد (مجلسی، ۲۹۲/۵، ۲۹۴؛ کلینی، ۲۴۸/۳). احادیث یاد شده به وضوح بیانگر الحاق فرزندان کفار به پدران خویش است که گستره این الحاق شامل نجاست هم می شود، و این تأیید همان قاعده تبعیت در حوزه نجاست است (همدانی، ۲۶۱/۷؛ سبزواری، ۳۷۷/۱؛ حکیم، ۳۲۱/۱؛ گلپایگانی/۱۰۳؛ بحرانی، ۱۹۸/۵).

### نقد و ارزیابی

از این روایات هم نمی توان نجاست فرزندان کفار را به دست آورد؛ زیرا اولاً این روایات مربوط به

آخرت است نه دنیا، در حالی که نجاست از احکام دنیوی است و از حوزه دلالت این روایات برکنار است. به علاوه، مضمون این روایات که نشان دهنده عذاب فرزندان کفار در قیامت است، آن هم به جهت آگاهی خداوند از عملکرد آینده آنان، مخالف قواعد عقلی و عدل الهی و اصول مسلم دینی است؛ زیرا نه علم پیشین الهی باعث عذاب افراد می‌گردد و نه آنان در برابر اعمالی که انجام نداده‌اند پاسخگو خواهند بود؛ از این روی می‌بایست این روایات را توجیه کرد و مفهوم سنجیده و استواری را از آن به نمایش گذاشت (تبریزی، ۱۹۸/۲؛ صدر، ۳۷۴/۳؛ صافی، ۱۷۶/۲؛ همدانی، ۲۶۱/۷). افزون بر آن، چگونگی الحاق فرزندان به پدران خویش در قیامت نیز (چه نسبت به مؤمنان و یا کافران) مجهول و نامشخص است که آیا این الحاق در چه درجه و رتبه‌ای، و با چه ویژگی‌ها و شرایطی صورت می‌یابد، در این صورت نمی‌توان از موضوعی مبهم و نامشخص، ناپاکی فرزندان کافران را استنباط نمود. ضمن آن که مبتلی به معارض نیز هست؛ چراکه در برخی روایات آمده است که فرزندان کفار در قیامت آزمایش می‌شوند و اگر در این آزمون سرفراز نشوند، عذاب می‌گردند، در این صورت ناگزیر می‌بایست بین این دو دسته روایات سازگاری پدید آورد (گلپایگانی، ۱۰۶).

#### استناد به قیاس اولویت و نقد آن

برخی گفته‌اند: هنگامی که برابر این روایات، فرزندان کفار در عقاب اخروی وابسته به پدران خویش باشند، به طریق اولی در نجاست دنیوی نیز به آنان وابسته خواهند بود (اشتهاردی، ۵۶۱/۲). این سخن هم پذیرفتنی نیست؛ زیرا برابر آنچه گذشت، اصل الحاق فرزندان کفار به پدران خویش در قیامت، و بالاتر از آن، چگونگی این الحاق در حاله‌ای از ابهام و سردرگمی است، افزون بر آنکه این مضمون در تناقض با قواعد عقلی و دینی نیز هست که هر کسی می‌بایست تنها پاسخگوی اعمال خویش باشد، و نه اموری که نقشی در پیدایش آن‌ها نداشته است، در این صورت نمی‌توان از این امر مبهم و ناشناخته، قیاس اولویت را استنباط نمود و نجاست دنیوی آنان را امری مسلم و بی‌چون و چرا پنداشت.

#### روایت ولادت فطری

برخی نیز برای اثبات نجاست فرزندان کافران به این حدیث از رسول خدا استناد جسته‌اند که فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة و إما أبواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه» (ابن بابویه، علل الشرایع، ۷۷/۲؛ من لایحضره الفقیه، ۲۶/۲ و ۱۶/۱؛ حرعاملی، ۹۶/۱۱؛ بخاری، ۲۴۳۴/۶؛ مسلم، ۴۲۳/۱۶، ۴۲۸؛ احمد، ۴۶۴/۲، ۵۳۷)؛ برابر این حدیث: هر مولودی بر فطرت الهی پدید می‌آید، و تنها پدر و مادر وی هستند که او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌سازند. یعنی همه کافران بر فطرت اسلامی زاده می‌شوند ولی همراهی آنان با پدر و مادر و تأثیرپذیری از آن دو باعث کفر آنان می‌گردد و این همان تبعیت مورد نظر است که افزون

بر کفر آوری، نجاست را هم در پی خواهد داشت (شهید ثانی، ۴۳/۳؛ علامه حلی، تذکره ۱۷۰/۹؛ امام خمینی، ۴۲۸/۳).

### نقد و ارزیابی

این استاد هم ناصواب است؛ زیرا اولاً این حدیث سنی تبار است و سند استوار و محکمی در میان محدثان شیعه ندارد، هر چند نزد آنان مشهور است. به علاوه مفهوم و محتوای این حدیث نیز ناپذیرفتنی است؛ زیرا اگر همه انسان‌ها بر فطرت اسلامی زاده شده و کفر آنان از ناحیه پدر و مادر باشد، مستلزم آن است که همه کافران مرتد فطری باشند و مرتد ملی از اساس منتفی بوده و وجود خارجی نداشته باشد. افزون بر آن، آیا برابر این حدیث تنها راه کافر شدن مردم از رهگذر یهودیت و نصرانیت و مجوسیت خواهد بود؟ در این صورت، دیگر کافرانی که هیچگونه وابستگی با این سه مکتب ندارند، چه چیز باعث کفر آنان شده است؟ آیا می‌توان آنان را هم کافر نامید و یا اینکه باید آنان را وابسته به فطرت توحیدی به‌شمار آورد؟ گذشته از همه این‌ها، چنانکه توضیح آن خواهد آمد، دلالت این حدیث بر طهارت ذاتی فرزندان خردسال کفار به مراتب روشن‌تر و طبیعی‌تر است تا نجاست آنان؛ از این‌رو باید این حدیث را در شمار دلایل طهارت فرزندان کفار تلقی نمود نه ادله نجاست آنان.

به هر روی داوری بر اساس این حدیث دشوار است و بر فرض پذیرش باید آن را تأویل نمود و تفسیر بایسته‌ای از آن نشان داد که این تفسیر، ارتباطی با نجاست فرزندان کفار نخواهد داشت (شهید ثانی، ۴۳/۳؛ اردبیلی، ۴۶۵/۷؛ صاحب جواهر، ۱۳۷/۲۱؛ امام خمینی، ۴۲۰/۳).

### اجماع

اجماع نیز یکی دیگر از مستندات قائلان به تبعیت است؛ چنانکه فقیهان بسیاری در آثار خویش به این اجماع، و یا دست کم عدم وجود خلاف در این باب اشاره نموده و آن را بازتاب داده‌اند (طوسی، الخلاف، ۵۳۳/۵؛ اردبیلی، ۴۶۵/۷؛ صاحب جواهر، ۱۳۴/۲۱؛ همدانی، ۲۶۰/۷؛ حکیم، ۳۲۰/۱؛ امام خمینی، ۴۱۸/۳؛ صافی، ۱۷۸/۲). شاید بتوان موجه‌ترین و پذیرفتنی‌ترین دلیل را در این موضوع همین اجماع به‌شمار آورد (صاحب جواهر، ۴۵/۶).

### نقد و ارزیابی

حقیقت آن است که اجماع نیز از اثبات مدعای یاد شده ناتوان است نخست از آن جهت که این اجماع مدرکی است و یا حداقل استناد پدیدآورندگان این اجماع به آیات و روایات این باب، و یا دیگر دلایل احتمالی، دور از انتظار نیست؛ از این‌رو می‌بایست آن دلایل را مورد ارزیابی قرار داد و میزان اعتبار و استحکام آن‌ها را سنجید.

به‌علاوه از آنجا که بسیاری از فقیهان، به‌ویژه قدمای آنان از باب اهتمامی که برای احتیاط قائل بودند و

تا حد ممکن از مخالفت با آن پرهیز می نمودند، فتوا به نجاست کفار و از جمله فرزندان آنان می دادند؛ از این رو طبیعی است که این اجماع تبعیدی نبوده و نمی تواند نشان دهنده نظر معصوم به شمار آید (سبزواری، ۳۷۶/۱؛ مغنیه، ۱۸/۱). ضمن آنکه احتمال تخمینی بودن این اجماع نیز می رود؛ چرا که بسیاری از فقیهان در تأیید و تبیین تبعیت فرزندان کفار از پدرانشان تنها به برخی از مصادیق آن از جمله: اسارت و رقیت و عدم توارث، اشاره نموده اند که بعضی از فقیهان از این مصادیق، تبعیت را به صورت مطلق حتی در حوزه نجاست استنباط نموده اند در حالی که این استنباط تنها حدس و تخمین است و نه واقعی و مبتنی بر شواهد روشن و شناخته شده (صدر، ۳۷۶/۳). گذشته از آنکه اصل این اجماع نیز در هاله ای از ابهام و تردید است؛ چراکه برخی از فقیهان به جای اجماع، ادعای شهرت نموده اند (سبزواری، ۱۶۰/۱)، گروهی نیز این دیدگاه را به اکثریت نسبت داده اند (نراقی، ۲۰۸/۱؛ قمی، ۴۲۰/۱)، علامه هم گفته است: اقرب تبعیت است (نهایه، ۲۷۴/۱)، که نشان می دهد این دیدگاه مخالفانی هم دارد، شماری هم در این موضوع توقف نموده و از اظهار نظر خودداری ورزیده اند (عاملی، مدارک ۲/۲۹۸)، در این صورت آیا این اختلاف نظر و چندگانگی، اجماع را بی اعتبار نمی سازد.

## ۲- تسالم فقیهان

برخی نیز تسالم و توافق فقیهان را بر نجاست فرزندان کفار به عنوان مستند فقهی در این باب آورده و گفته اند: این اتفاق نظر نمی تواند بی ارتباط با مبانی دینی و ریشه های شرعی این موضوع باشد.

## نقد و ارزیابی

این استدلال هم ناموجه است؛ زیرا اولاً با وجود مخالفانی که در بحث اجماع از آن ها یاد شد، آشکار است که این تسالم فقهی، تنها یک ادعاست و جایگاهی برای آن نمی توان یافت. به علاوه بر فرض اثبات، این تسالم آنگونه که گذشت، تنها در مورد تبعیت فرزندان کفار از پدران خود در حوزه هایی چون: اسارت و برده گیری و عدم ارث بری و مواردی همانند آن است، نه در مقوله ای چون نجاست، چون این دو موضوع جدای از همدیگر بوده و هیچ ملازمه ای میان آن دو نمی توان یافت (خوئی، التنقیح، ۶۵/۲؛ صافی، ۱۷۸/۲، ۱۷۴).

## ۳- سیره متشرعه

سیره متشرعه هم دلیل دیگری است که بدان تمسک شده است بدین معنی که مسلمانان در طول تاریخ با فرزندان مسلمین، معامله مسلمان و با فرزندان کفار، همچون کافران برخورد می نمودند و آنان را نجس می انگاشتند و از آنجا که این سیره متصل به زمان معصوم بوده و در معرض دید آنان قرار داشته، و با هیچ گونه انکاری نیز از سوی آنان روبرو نگردیده است، می توان دریافت که این سیره مورد پذیرش و تأیید



آنان بوده است. شماری از فقیهان این دلیل را تأیید و آن را بی چون و چرا دانسته و برخی نیز آن را تنها در کنار دیگر دلایل آورده‌اند (امام خمینی، ۴۱۸/۳؛ حکیم، ۳۲۱/۱؛ بجنوردی، القواعد الفقهیة، ۳۰۴/۵؛ تبریزی، ۱۹۸/۲؛ اشتهاوردی، ۵۶۱/۲).

### نقد و ارزیابی

این سیره نیز قابل نقد است: نخست آنکه درست است که در طول تاریخ مسلمانان با فرزندان کفار، همچون کافران رفتار می‌نمودند و آنان را اینگونه می‌پنداشتند، اما این رفتار تنها به حوزه اسارت و بردگی و برخی موارد شناخته شده دیگر محدود می‌شد و شامل نجاست و ناپاکی آنان نمی‌گشت، به‌علاوه بر فرض وجود چنین سیره‌ای، بدون تردید این سیره در دوره‌های میانی و متأخر اسلامی، و آن‌هم ناشی از فتاوی و برداشت‌های فقیهان از مبانی دینی و تلقی یکسویه آنان از برخی آیات و روایات و هم چنین نگاه احتیاطی آنان در این باب بوده است، و نه در صدر اسلام و دوران حضور امامان؛ از این‌رو این سیره منقطع و گسسته است و هیچگونه اتصالی با زمان معصومان ندارد (روحانی، ۱۸۶/۱؛ گلپایگانی، ۱۱۵/۱؛ همدانی، ۲۵۸/۷؛ سبزواری، ۳۷۶/۱).

شاهد آنکه در تمام دوره حضور امامان، پرسش‌هایی که به‌صورت معمول از آنان در این باب، صورت می‌یافت بر این پایه استوار بود که استفاده از لباس، ظروف و نیز نیم‌خورده اهل کتاب (که بیشترین کافران موجود در جامعه اسلامی هم از این گروه بودند) و هم خوراک شدن با آنان، از آن جهت که آنان شرب خمر داشته و از مردار رویگردان نیستند، و غسل جنابت نیز به جای نمی‌آورند چگونه است؟ در حالی که اگر کمترین تصور و ذهنیتی از نجاست ذاتی و فقهی آنان می‌داشتند، پرسش از نجاست عرضی آنان فاقد وجهت بود (حرعاملی، ۱۰۹۲/۲ - ۱۰۹۴؛ صدر، ۳۰۷/۳؛ خونی، التتقیح، ۵۶/۲).

برخی گفته‌اند: اینگونه پرسش‌ها از امامان به جهت آمیختگی شیعیان با اهل سنت و تأثیرپذیری از آنان بوده که باعث ابهام و ناشناختگی این حکم در میان شیعیان و حتی نخبگان شیعه شده است؛ چراکه آنان قائل به طهارت همه کافران بوده‌اند (سبزواری، ۳۸۵/۱).

این سخن مردود است؛ زیرا آمیختگی با سنیان ممکن بود برای شیعیان نخستین، به‌لحاظ شرایط موجود و عدم تبیین دیدگاه‌های شیعی، آشفتگی و سردرگمی پدید آورده باشد، اما نه در دوره‌های پایانی حضور امامان و یا حتی پس از آن که تا حدودی اندیشه‌های فقهی شیعه تبیین شده و دست‌کم برای خواص روشن و شناخته شده بود، در حالی که شخصیت برجسته‌ای همچون حمیری که از سرشناسان شیعه در عصر غیبت بود در نامه‌ای به امام عصر (عج) همین پرسش‌ها را مطرح نموده و خواهان پاسخ برای آن‌ها شده است (حرعاملی، ۱۰۹۴/۲)، و این نشان می‌دهد که این چنین سیره‌ای در عصر امامان: به هیچ‌روی

وجود نداشته است که اگر وجود می‌داشت هیچگاه امر بر حمیری و همانندان وی پوشیده نمی‌ماند. همین شرایط در عصر رسول خدا نیز به مراتب جدی‌تر و پرننگ‌تر حتی نسبت به مشرکان وجود داشته است؛ زیرا با توجه به نوپا بودن دین جدید و ارتباط نزدیکی که مسلمانان با مشرکان به‌ویژه خویشاوندان مشرک خود داشتند، و هم‌چنین ضرورت موضع‌گیری روشن آن حضرت در این باب، با این حال هیچ سخن صریح و روشنی از رسول خدا مبنی بر نجاست کافران و لزوم پرهیز از آنان، که بتواند اندیشه نجس‌انگاری کافران را در نگاه مسلمانان تقویت کند و زمینه شکل‌گیری و پیدایش سیره یاد شده را فراهم آورد، در دست نیست (سبزواری، ۱۳۷۹/۱؛ صدر، ۳۰۸/۳). نتیجه آنکه وجود چنین سیره‌ای چه در دوره رسول خدا و یا دوره‌های پس از آن از اساس منتفی است، و اگر سخنی هم در آن روزگار از سوی مسلمانان نسبت به نجاست کفار بر زبان رانده شده است، بیشتر آلودگی باطنی و اعتقادی آنان منظور بوده و نه نجاست ظاهری و فقهی (ابن‌هشام، ۱۹۰/۳ و ۴۴/۴؛ ابن‌اثیر، ۲۴۱/۲؛ طبری، ۴۶/۳ و ۵۳۹/۲).

#### ۴- کفرانگاری فرزندان کافران

در این استدلال بر این نکته تأکید شده است که فرزندان کفار نیز همچون پدران و مادران خویش کافر به‌شمار می‌آیند بدون آنکه تفاوتی میان آنان وجود داشته باشد، در نتیجه مشمول دلایلی قرار می‌گیرند که کافران را به‌صورت مطلق، چه مشرکان و یا کتابیان نجس می‌شمارد (طوسی، تهذیب، ۲۲۳/۱؛ علامه حلی، منتهی، ۲۲۲/۳؛ سبزواری ۳۹۴/۱).

گفتنی است کافر نامیدن فرزندان کفار را از زاویه‌های متعدد می‌توان نشان داد:

اول اینکه به لحاظ ارتکاز ذهنی مسلمانان و تلقی آنان که فرزندان کفار را هم در شمار کافران می‌دانند. دوم اینکه به دلیل آنکه تقابل میان اسلام و کفر تقابل عدم و ملکه است، در این صورت کافر، هر غیرمسلمانی است که شأنیت مسلمان شدن داشته باشد و فرزندان کفار نیز اینگونه‌اند. سوم اینکه از آن جهت که در روایات نیز نام «کافر» بر آنان اطلاق شده است؛ چنانکه در صحیحۀ عبدالله بن سنان پیشین، نسبت به فرزندان کفار آمده بود: «کفار والله اعلم بما کانوا عاملین». بر این اساس فرزندان کافران از باب اینکه در شمار کفارند نجس تلقی می‌کردند (صدر، ۳۷۵/۳؛ حکیم، ۳۲۱/۱؛ خوئی، التتقیح ۶۵/۲؛ امام خمینی، ۴۱۸/۳؛ تبریزی، ۱۹۶/۲؛ همدانی، ۲۶۱/۷؛ صافی، ۱۷۷/۲).

#### نقد و ارزیابی

این دلیل هم نارسا است، به جهت آنکه ارتکاز ذهنی مسلمانان، یا همان سیره متشرعه است که نقد آن گذشت. و اگر چیزی جز آن باشد، باز هم فاقد وجهت است؛ زیرا مبنای این ارتکاز همان نوع برداشت و تلقی فقیهان از منابع و نیز احتیاط‌گرایی آنان است، در حالی که این منابع در آن حد از وضوح و استحکام

نیست که بتوان ناپاکی فرزندان کفار را از آن دریافت نمود.

اینکه تقابل اسلام و کفر، تقابل عدم و ملکه است، این ادعا نیز ناپذیرفتنی است. نخست آنکه تقابل میان آن‌ها تقابل تضاد است نه عدم و ملکه؛ زیرا مفهوم کفر نیز همچون اسلام امری است وجودی که عبارت است از اعتقاد و باور خاص نسبت به هستی، چنانکه از روایات هم همین معنی قابل دریافت است، چون در این روایات، کفر به وجود و انکار معنا شده است که امری است وجودی و نه صرف «عدم‌الاسلام» (حرعاملی، ۲۱/۱ و ۵۶۹/۱۸؛ صدر، ۳۷۵/۳؛ اردبیلی، ۴۶۶/۷). به علاوه، بر فرض که تقابل میان آن‌ها، تقابل عدم و ملکه باشد، باز هم نابالغان کفار به جهت فقدان شأنت و شایستگی نسبت به تکلیف‌پذیری و مسئولیت‌باوری (چه نسبت به اسلام و یا کفر) کافر به‌شمار نخواهند آمد. چنانکه این فقدان شأنت را می‌توان از روایاتی که عمد و خطای کودک را یکسان دانسته (حرعاملی، ۳۰۸-۳۰۷/۱۹)، و یا اطلاق روایات رفع قلم از کودک تا هنگامه بلوغ (همان، ۶۶، ۳۲؛ نوری، ۸۴/۱)، و نیز اجماعی که بر بی‌اعتباری عقود و ایقاعات کودک شکل گرفته (سبزواری، ۳۹۶/۱)، به اضافه فتاوی و اظهارنظرهای مستند فقیهان در حوزه‌های مرتبط با فقه کودکان به دست آورد (صاحب جواهر، ۲۶/۳۹). حتی اگر شأنت کودک در پذیرش اسلام، چه به دلیل تغلیب یا محبوبیت ذاتی اسلام و یا دلایلی دیگر پذیرفتنی باشد (حرعاملی، ۳۷۶/۱۷؛ حکیم، ۳۲۱/۱)، اما باز هم پذیرش کفر وی به همان دلایلی که گذشت و نیز جنبه امتنانی بودن آن‌ها مردود و ناپذیرفتنی است (سبزواری، ۳۹۶/۱؛ گلپایگانی، ۱۲۹).

افزون بر آن، بر فرض که اطلاق عنوان کافر بر فرزندان کفار (و یا دست‌کم کودکان متمیز آنان) بی‌اشکال باشد اما نجاست آنان قابل اثبات نیست، به لحاظ آنکه در منابع فقهی و روایی هیچ اطلاق لفظی با این عنوان که «کافر نجس است» نمی‌توان یافت تا اطلاق آن را به فرزندان کفار هم تسوی داد، بلکه غالباً در مورد نجاست آنان از عناوین جانبی همچون استفاده از سؤر، و یا لباس و ظروف آنان و یا عناوین همسان دیگر استفاده شده است که هیچ ملازمه‌ای با نجاست ذاتی آنان ندارد (صدر، ۳۱۴/۳، ۳۷۵؛ صافی، ۱۶۹/۲).

استناد به آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه: ۲۸) هم که ممکن است مورد توجه برخی از فقیهان در نجاست مطلق کافران (بنابر شمول شرک نسبت به همه کافران، از جمله فرزندان آنان) قرار داشته باشد (اشتهاردی، ۵۱۳/۲-۵۱۵، بجنوردی، ۲۸۵/۵) ناموجه است؛ چراکه منظور از نجاست در این آیه، نجاست لغوی است یعنی آلودگی و قزارت، و نه نجاست فقهی؛ زیرا نجاست فقهی در عصر نزول آیه چندان متداول و شناخته شده نبود، یا حداقل با تردیدهای جدی همراه است (خوئی، التفتیح ۴۳/۲؛

عاملی، مدارک، ۲۹۴/۲؛ نراقی، ۱۹۶/۱؛ طباطبایی، ۲۲۹/۱۰؛ از همین رو هیچگاه امامان و یا اصحاب آنان در برابر اهل سنت که قائل به طهارت کافران و حتی مشرکان بودند برای اثبات دیدگاه خود به این آیه استدلال نکرده‌اند و این نشان می‌دهد که در عصر نزول و یا پس از آن برداشت مردم از این آیه نجاست فقهی نبوده است (عابدینی، ۸۲).

به‌علاوه، صرف وجود احتمالات متعدد در مفهوم نجاست از جمله: آلودگی عرفی، خباثت باطنی و معنوی، نجاست عرضی، نجاست فقهی و در نهایت احتمال اختصاص این حکم به مشرکان مکّه و نه همه مشرکان، استناد به آیه را در مورد نجاست فقهی مخدوش و ناکارآمد می‌سازد (خوانساری، ۲۰۱/۱؛ فیض، ۷۱/۱؛ خوئی، التتقیح، ۴۳/۲؛ زمخشری، ۲۴۸/۲؛ ۳۸/۵).

اما اینکه در برخی روایات، فرزندان کفار، کافر نامیده شده‌اند، باید گفت: اولاً این اطلاق به‌لحاظ جایگاه فرزندان کفار در آخرت و در کنار پدران خویش صورت یافته است که ارتباطی با نجاست دنیوی آنان ندارد (گلپایگانی، ۱۰۳؛ اشتهازدی، ۵۶۳/۲). ثانیاً بفرض که این اطلاق شامل دنیا نیز باشد، هیچگونه ملازمه‌ای با نجاست آنان نخواهد داشت؛ چراکه در روایات و منابع دینی بر شمار بسیاری از افراد، کافر و یا مشرک اطلاق شده است از جمله: زانی، تارک نماز، شارب‌الخمر، بدعت‌گذار، ریاکار، غیر امامی و ده‌ها مورد دیگر در حالی که نمی‌توان آنان را از منظر فقهی نجس به‌شمار آورد (همدانی، ۲۶۸/۷؛ امام خمینی، ۴۳۴/۳).

#### ۵- استصحاب نجاست

استصحاب نجاست هم یکی از مستندات اصلی در این باب است بدین معنی که در جستجوی پیشینه فرزندان کفار به روزگاری می‌رسیم که آنان نطفه و یا علقه و یا مضغه و نیز جنین بوده‌اند. در همه این چهار صورت نجاست آنان محرز است؛ زیرا نطفه و نیز علقه به‌لحاظ آنکه ماهیتش جز خون چیز دیگری نیست، هر دو نجس‌اند. مضغه و جنین هم از آن جهت که جزیی از مادر کافر و یا مشرک خویش به‌شمار می‌روند ناپاک‌اند، در این صورت پس از تولد، استصحاب همان نجاستی که پیش از تولد محرز بود، جاری است و نجاست فرزندان کفار از این رهگذر قابل اثبات است (صدر، ۳۷۳/۳؛ خوئی، التتقیح ۶۴/۲، ۴۰؛ حکیم، ۳۲۰/۱، صاحب جواهر، ۴۵/۶).

#### نقد و ارزیابی

این استدلال هم غیر وجیه است؛ زیرا مستلزم آن است که همه حیوانات را نجس بینگاریم؛ چون همه

آن‌ها حداقل از پیشینه نطفه، یا علقه بودن برخوردارند در حالی که هیچکس قائل به این نتیجه نیست، بلکه نسبت به همه حیوانات قاعده طهارت و پاکیزگی حاکم است مگر مواردی که بر اساس دلایل روشن استثنا شده است. به علاوه دلیلی بر نجاست باطن انسان و محتویات داخل آن نداریم و یا دست کم دلایل نجاست از اثبات نجاست بواطن ناتوان‌اند، و تنها قاعده طهارت است که در حوزه داخلی بدن بی‌رقیب است و نجاست زمانی معنا می‌یابد که مواد داخلی از باطن انسان خارج شود و در بیرون از بدن آشکار و نمایان گردد (امام خمینی، ۲۲۴/۳؛ گلپایگانی، ۱۱۰؛ صافی، ۱۷۷/۲).

افزون بر آنچه گذشت، استصحاب یاد شده به دلیل تبدیل موضوع ناپذیرفتنی است؛ زیرا نطفه و علقه پیشین، پس از تولد، به انسانی کامل و تمام‌عیار با هویتی متمایز از گذشته تبدیل شده است، در حالی که در استصحاب، بقاء موضوع از منظر عرفی لازم است (حکیم، ۳۰۹/۱؛ خوئی، التفتیح ۶۶/۲؛ صدر، ۳۷۳/۳؛ امام خمینی، ۲۲۴/۳).

در مورد مضغه و جنین هم استصحاب مردود است: اولاً به لحاظ همان قاعده کلی پاکیزگی بواطن، ثانیه از آن جهت که جنین و مضغه جزئی از مادر به‌شمار نمی‌روند تا نجس تلقی گردند، بلکه تنها تکون و شکل‌گیری آن‌دو در رحم مادر صورت می‌یابد؛ از این رو دلیلی بر نجاست آن‌دو نمی‌توان یافت در نتیجه این استصحاب فاقد یقین سابق بوده و منتفی است. ثالثاً با چشم‌پوشی از آنچه گذشت و پذیرش نجاست آن‌دو، این استصحاب، موضوع آن تغییر یافته و مردود است (پیشین).

#### ۶- مقتضای فرعیت

مبنای استدلال در این دلیل بر این حقیقت استوار است که در فرضی که پدر و مادر هر دو کافر و به‌صورت طبیعی هر دو نجس باشند، آیا می‌توان در این فرض، فرزند پدیدآمده از آن‌دو را که محصول آن‌دو بوده و حقیقت و هویتی جدای از پدر و مادر خود ندارد، پاک پنداشت؟ بدون تردید او نیز ناپاک است؛ زیرا هنگامی که اصل، نجس باشد، فرع نیز که عصاره و نتیجه همان اصل است، حکمی جز نجاست را بر نخواهد تابید؛ چنانچه اگر حیوانی از سگ و خوک پدید آید، او نیز همچون والدین خود ناپاک خواهد بود، حتی اگر در اندام ظاهری مابین آن‌دو باشد (شهید اول، ۱۱۸/۱؛ شهید ثانی، ۴۴/۳؛ محقق کرکی، ۱۶۱/۱؛ تراقی، ۲۰۸/۱).

#### نقد و ارزیابی

این استدلال نیز مردود است؛ زیرا نجس بودن والدین هیچگونه ملازمه‌ای با نجس بودن فرزند ندارد، حتی اگر هر دو در یک حقیقت مشترک بوده و از ماهیت واحدی برخوردار باشند؛ زیرا معیار در نجاست یک چیز، اشتراک واقعی و عقلانی آن با افراد نجس در یک حقیقت و ماهیت نیست، بلکه معیار صدق نام

آن نجس بر آن شیئی از منظر عرفی است، بدین معنی که اگر بر فرزندی که از پدر و مادر کافر زاده شده است، نام کافر صادق باشد، ناپاک تلقی خواهد شد، در غیر این صورت نجس انگاری وی توجیهی نخواهد داشت، و گذشت که نابالغان کفار را نمی‌توان کافر نامید، چنان‌که بول و بخار برآمده از آن، هر چند در یک حقیقت مشترک‌اند اما دارای دو حکم متفاوت‌اند؛ چراکه عرف آن‌دو را متفاوت می‌بیند. بر این اساس بول، نجس بوده، ولی بخار ناشی از آن پاک خواهد بود (کاشانی، ۴۱۳/۵؛ علامه حلی، تذکره، ۶۲/۱؛ میرزای قمی، ۴۲۰/۱؛ عاملی، مدارک، ۲۹۸/۲).

اما در مورد مقایسه فرزندان کفار با نوزادان پدیدآمده از سگ و خوک باید گفت: صرف پیدایش یک نوزاد از سگ و خوک باعث نجاست وی نخواهد شد، بلکه باید دید چه نامی بر او اطلاق می‌شود، اگر ذیل عنوان سگ و یا خوک قرار گرفت نجس است، ولی اگر ذیل نام و عنوان پاکیزه‌ای جای بگیرد، در این صورت تردیدی در پاک بودن وی نیست، حتی آنجا که نوزادی از دو سگ پدید آید و سگ هم نامیده شود، ناپاکی او نه به جهت پیدایش وی از دو موجودی است که هر دو نجس‌اند، بلکه به جهت اطلاق نام سگ بر او است و این نام احکامی را بر وی تحمیل می‌کند که از جمله آن‌ها نجاست است؛ چنان‌که اگر سگی از دو موجود پاکیزه‌ای پدید آید، آیا می‌توان با این استدلال که حقیقت وی جدای از والدینش نیست، او را پاکیزه دانست؟ بدون تردید پاسخ منفی است و باید او را به لحاظ اطلاق نام سگ، نجس به‌شمار آورد؛ چراکه احکام تابع نام‌ها است.

به‌علاوه این مقایسه و سنجش بی‌وجه است؛ زیرا نجاست سگ و خوک ذاتی است و ناشی از ویژگی‌ها و صفات طبیعی و جسمانی آن‌دو است؛ از این رو بعید نیست که همین صفات ذاتی و طبیعی از والدین به فرزند هم منتقل شود، در حالی که نجاست کفار ناشی از صفتی عرضی در آنان به‌نام کفر است، که از سنخ باور و اندیشه است و نه صفتی جسمانی و مادی، در این صورت نمی‌توان آن‌دو را یکسان پنداشت و هر دو را در یک سطح قابل انتقال به‌شمار آورد. ضمن آنکه اینگونه مقایسه‌سازی‌ها و تشبیه‌انگاری‌ها جز حدس و گمان چیز دیگری را در پی نخواهد داشت، بدون آنکه دلیلی را سامان دهد و حجتی را برپا سازد. (صدر، ۳۷۲/۳؛ حکیم، ۳۰۸/۱؛ محمد سند، ۱۳۰/۳؛ فاضل هندی، ۴۱۶/۱).

#### ۷- تنقیح مناط

گروهی نیز از باب تنقیح مناط، فرزندان کفار را نجس پنداشته‌اند بدین معنی که در نگاه متشرعه و ارزیابی آنان همان ملاک نجاستی را که در کفار می‌توان یافت، در فرزندان آنان نیز قابل ردیابی است بدون هیچگونه تفاوت و تغییری؛ از این رو نمی‌توان پدران کافر را نجس انگاشت ولی فرزندان آنان را از این حکم مبرا دانست و آنان را پاک به‌شمار آورد؛ چراکه علل و ریشه‌های نجاست در هر دو یکسان است (حکیم،

۳۰۸/۱؛ روحانی، ۱۸۵/۱؛ همدانی، ۲۶۱/۷).

### نقد و ارزیابی

این استدلال نیز مردود است: نخست آنکه نمی‌دانیم ملاک نجاست کفار چیست؟ آیا ملاک نجاست، کفر آنان است یا ویژگی دیگری باعث نجاست آنان گشته است؟ در این صورت و با وجود ابهام و تردید در نوع و کیفیت این ملاک، چگونه می‌توان قائل به وجود آن ملاک در فرزندان کفار نیز شد؟! افزون بر آن، بر فرص که ملاک نجاست کافران روشن و قابل دستیابی باشد، اما آیا می‌توان اطمینان حاصل کرد که این ملاک، در فرزندان آنان نیز هست یا اینکه آنان فاقد این ملاک بوده و از قلمرو آن میروا و برکنارند؟ آشکار است که شناسایی این ملاک و آگاهی از میزان و چگونگی وجود آن و نیز دیگر ویژگی‌های مرتبط، کاری است به مراتب دشوار و به دور از دسترس. (حکیم، ۳۰۸/۱؛ روحانی، ۱۸۶/۱).

### ۸- پاسداشت احتیاط

برخی فقیهان از باب احتیاط قائل به اجتناب از کافران و فاصله گرفتن از آنان شده‌اند (طوسی، الخلاف، ۷۰/۱؛ مغنیه، ۱۸/۱؛ خویی، التنقیح ۵۷/۲)، که این احتیاط به صورت طبیعی فرزندان آنان را نیز در بر می‌گیرد؛ چراکه از منظر این فقیهان، احکام کافران به فرزندانشان هم تسوی می‌یابد، افزون بر آنکه مشهور فقیهان قائل به نجاست کافران شده‌اند که نمی‌توان عمل مشهور را نادیده گرفت و از کنار آن به آسانی گذشت؛ از این رو عمل به احتیاط پسندیده است.

### نقد و ارزیابی

این استدلال هم ناپذیرفتنی است؛ زیرا هر چند عمل به احتیاط پسندیده و برخوردار از حسن ذاتی است اما در فرضی که هیچگونه دلیلی بر نجاست فرزندان کفار در دست نبوده و شهرت نیز به ویژه شهرت متأخران، کارآمدی چندانی نداشته و فاقد اساس و پایه استوار و محکمی است. در این صورت احتیاط بی‌وجه است و نمی‌توان آن را به‌عنوان یک دلیل پیشنهاد داد (مغنیه، ۱۸/۱).

### تقویت نظریه پاک‌انگاری نابالغان کفار با شواهدی دیگر

آنچه تاکنون صورت یافت اثبات نظریه پاک‌انگاری فرزندان نابالغ کفار از رهگذر نفی دلایل و مستندات ناپاکی ذاتی آنان بود بدین معنا که نقد همه دلایل و مستندات مشهور در موضوع نجاست ذاتی نابالغان کفار و اثبات ناکارآمدی آن‌ها، به صورت طبیعی ایده طهارت ذاتی آنان ثابت شده و شرایط برای مقبولیت و پذیرش این نظریه بیش از پیش فراهم می‌گردد، بدون آنکه نیاز به استدلال جدیدی در میان باشد. با این حال به منظور تقویت و استحکام سازی این نظریه، و تکمیل این بحث اشاره به برخی شواهد دیگر نیز در این باب خالی از سودمندی نبوده، هرچند ممکن است پاره‌ای از آن‌ها جای گفتگو داشته باشد.

### ۱. قاعده طهارت

مدعا در این قاعده که در شمار مسلمات فقهی بوده و همه فقیهان بی چون و چرا آن را پذیرفته و بر آن مهر تأیید نهاده‌اند (خویی، التنقیح ۱۵۸/۲)، آن است که همه موجودات آفرینش و پدیده‌های مشکوک تا زمانی که دلالی سره و کارآمد بر ناپاکی آن‌ها به دست نیامده، نمی‌توان آن‌ها را ناپاک پنداشت و نجس به‌شمار آورد. چه در شبهات موضوعیه و یا حکمیه، و نیز چه ناپاکی‌های ذاتی و یا عرضی، حتی موجوداتی را که احتمال می‌رود که در شمار اعیان نجسه جای بگیرد، برابر این قاعده باید آن‌ها را پاکیزه دانست و از قلمرو ناپاکی‌های احتمالی خارج ساخت (حرعاملی، ۱۰۵۴/۲؛ خوئی، التنقیح ۱۵۸/۲؛ طباطبایی یزدی، ۱۰۰/۱).

نتیجه آن که در مورد فرزندان نابالغ کفار که نجاست آنان مورد تردید و گفتگو است و از سویی دلایل مستحکم و خردپسندی هم بر ناپاکی آنان در دست نیست، باید آن‌ها را پاک تلقی نمود و پاکیزه به‌شمار آورد.

### ۲. روایت ولادت فطری

برابر حدیث «کل مولود یولد علی الفطرة» که پیش‌تر به آن اشاره شد (هرچند سند استواری نداشت اما بسیاری از دانشوران اسلامی آن را پذیرفته و بر آن صحه نهاده‌اند ر.ک: صاحب جواهر، ۴۶/۶؛ شهید ثانی، ۴۵/۳)، همه نوزادان، از جمله نوزادان کفار در آغاز ولادت پاکیزه بوده و بر سرشت و فطرت الهی زاده می‌شوند که به‌صورت معمول این پاکیزگی برابر قاعده استصحاب استمرار خواهد داشت و همه دوران کودکی آنان را در بر خواهد گرفت مگر آنکه دلایلی عقلانی و خردپذیر مانع این استمرار گردد و استصحاب را نقض کند در حالی که با نقد دلایل نجاست فرزندان نابالغ کفار که به تفصیل گذشت، این استصحاب همچنان استوار و پابرجاست، از این‌رو طهارت ذاتی آنان پایدار بوده و مزاحمی در برابر خود نخواهد یافت (صاحب جواهر، ۴۴/۶ و ۱۳۷/۲۱).

### ۳. همسویی با مقاصد شریعت

از آنجا که مقررات شرعی و تکالیف دینی بر اساس تسامح و آسان‌گیری تشریح شده است و روان‌سازی امور و تسهیل معیشت مردم در شمار اهداف و مقاصد شریعت بوده و از هرگونه دشوارسازی و تحمیل تکالیف سخت و مشقت‌زا در حوزه دین پرهیز شده است (کلینی، ۴۹۴/۵؛ علامه حلی، تذکره، ۳۵۵/۲؛ احمد، ۲۶۶/۵) بر این اساس پلیدانگاری و ناپاک‌پنداری کافران و ضرورت پرهیز و فاصله‌گیری از آنان حتی در حوزه فرزندان نابالغشان که ممکن است هیچ‌گونه تصور و برداشتی از اندیشه‌های کفرآمیز نداشته و فاقد هرگونه تکلیف و مسئولیت‌اند با تسامح دینی و اهداف و مقاصد عالی شریعت که مبتنی بر جذب آنان



است و نه طرد و دورساختن آنان، نمی‌تواند همراه و سازوار باشد. ضمن آنکه این دیدگاه با جریان غالب در نظام آفرینش هم که همان طهارت و پاکیزگی است همسو و هماهنگ بوده و همه اصول و قواعد نیز اعم از شرعی و عقل و یا عرفی و طبیعی مؤید آن است و در برابر، ناپاکی جریان‌های استثنایی و حاشیه‌ای است که جز به هنگام ضرورت، آن‌هم در سایه دلایلی روشن و پذیرفته شده، نمی‌توان به آن پایبند بود و آن را به رسمیت شناخت، در این صورت نظریه طهارت ذاتی خردسالان کفار از این منظر هم با مقاصد شریعت همسو است که باید مورد توجه و عمل قرار گیرد (مغنیة، ۱/۱۸).

#### ۴- پاسداشت کرامت انسان

بدون تردید باید انسان را برترین موجود آفرینش و شاخص‌ترین پدیده خلقت به‌شمار آورد که این فضیلت و برتری را از رهگذر بهره‌مندی از صفات برجسته و بی‌مانندی چون: فکر و اندیشه، اراده و اختیار، خلاقیت و ابتکار و ده‌ها ویژگی ممتاز و منحصر به فرد دیگر به‌دست آورده است. قرآن نیز در آیاتی به این جایگاه انسان اشاره نموده و از جمله در سوره اسراء، از تکریم وی و برتری‌هایش بر دیگر پدیده‌ها و دیگر نعمت‌های خدادادی در وی پرده برداشته و از او ستایشی در خور نموده است (سوره اسراء، آیه ۷۰). آشکار است که تکریم انسان و برتری‌های وی بر دیگر موجودات، با پلیدانگاری وی و ناپاک بودنش ناسازگار است، آن‌هم در فرضی که همه موجودات و پدیده‌های جهان (به‌جز اندکی از آنان) پاکیزه‌اند و از آلودگی‌های ظاهری مبرا و برکنار، حتی اگر بپذیریم که اندیشه‌ها و باورهای کفرآمیز و شرک‌آور کافران باعث نجاست آنان می‌گردد، دست کم این کفر و شرک در مورد فرزندان نابالغ آنان پذیرفتنی نیست؛ در نتیجه پلیدانگاری این کودکان به‌دور از کرامتی است که برای نوع انسان منظور گشته و او را در کانون توجهات و ستایش‌ها قرار داده است آنگونه که فقیهان سنی هم از آیه تکریم آدمیان همین برداشت را داشته و آن را بازتاب داده‌اند، البته در مورد مطلق کافران، و نه خصوص فرزندان آنان (جزیری، ۹/۱).

#### نتیجه‌گیری

نتیجه اینکه مشهور فقیهان شیعه قائل به نجاست فرزندان نابالغ کفار شده و آنان را در این باب وابسته به پدران خویش شمرده‌اند. آنان در تأیید مدعای خود دلایل هشت‌گانه‌ای را برپا داشته‌اند از جمله: قاعده تبعیت که آن را با بهره‌گیری از قرآن، سنت و اجماع استحکام بخشیده بودند و نیز تسالم فقیهان، سیره مشرعه، استصحاب نجاست، مقتضای فرعی، تنقیح مناط، عمل به احتیاط و هم‌چنین کافرانگاری فرزندان کفار، که این دلایل مورد نقد قرار گرفت و نارسایی آن‌ها به‌وضوح نمایانده شد و در نهایت به‌دلیل فقدان مستندات لازم نسبت به ناپاکی و نیز وجود برخی شواهد در تأیید طهارت و پاکیزگی، نظریه

پاک انگاری جسمانی آنان در این مقاله مورد تأیید قرار گرفت.

## منابع

### قرآن کریم.

- ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *علل الشرایع*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ق.
- \_\_\_\_\_، *کتاب من لایحضره الفقیه*، تهران، مکتبه الابن بابویه، بی تا.
- ابن حزم، علی بن احمد، *المحلی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند الامام احمد بن حنبل*، بیروت، دار صادر، بی تا.
- ابن قدامة، عبدالله بن احمد، *المغنی و الشرح الکبیر*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۹۲ ق.
- ابن هشام، عبدالملک بن هشام، *السیرة النبویة*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ ق.
- اشتهاردی، علی پناه، *مدارک العروة*، بی جا، دارالاسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۶ ق.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، *کفایة الاصول*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.
- بجنوردی، حسن، *القواعد الفقهیة*، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.
- \_\_\_\_\_، *منتهی الاصول*، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.
- بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة*، نجف، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۸ ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر، الیمامة، ۱۴۱۴ ق.
- تبریزی، جواد، *تنقیح مبانی العروة*، قم، مطبعة نگین، دارالصدیقة الشهیدة، ۱۴۲۹ ق.
- جزیری، عبدالرحمن، *کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ ق.
- حراغلی، محمد بن حسن، *وسایل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- حکیم، محسن، *مستمسک العروة الوثقی*، نجف، مطبعة النجف، ۱۳۷۶ ق.
- خمینی، روح الله، *کتاب الطهارة*، قم، مؤسسة تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ۱۴۲۱ ق.
- خوئی، ابوالقاسم، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی*، قم، دارالهادی للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق.
- \_\_\_\_\_، *معجم رجال الحدیث*، قم، منشورات مدینة العلم، ۱۴۰۳ ق.
- روحانی، محمدصادق، *فقه الصادق*، قم، چاپخانه مهر استوار، بی تا.
- زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ ق.
- سبزواری، عبدالاعلی، *مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*، نجف، مطبعة الآداب، بی تا.
- سند، محمد، *سند العروة الوثقی*، قم، مطبعة، ۱۴۱۸ ق.

- شهید اول، محمدبن مکی، *ذکری الشیعة*، قم، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۹ ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *مسالك الافهام الى تنقیح شرایع الاسلام*، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ ق.
- شیرازی، محمد، *الفقه*، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۰۷ ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
- صافی، علی، *ذخیره العقبی فی شرح العروة الوثقی*، قم، مکتبه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۴ ق.
- صدر، محمدباقر، *بحوث فی شرح العروة الوثقی*، بی جا، مؤسسة الهدی للنشر و التوزیع، ۱۴۲۱ ق.
- طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات جامعه مدرسیں حوزه علمیه قم، بی تا.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق.
- طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الطبری*، قاهره، دارالمعارف بمصر، بی تا.
- طوسی، محمدبن حسن، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- \_\_\_\_\_، *المبسوط*، تهران، المکتبه المرتضویة، بی تا.
- \_\_\_\_\_، *تهذیب الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵.
- \_\_\_\_\_، *کتاب الخلاف*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۹ ق.
- عابدینی، احمد، *طهارت ذاتی انسان*، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
- عاملی، محمدبن علی، *مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام*، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ ق.
- عاملی غروی، جواد بن محمد، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، بیروت، دارالتراث، ۱۴۱۷ ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسة آل البيت: لاحیاء التراث، ۱۴۲۷ ق.
- \_\_\_\_\_، *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۳ ق.
- \_\_\_\_\_، *نهایة الاحکام فی معرفة الاحکام*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق.
- غزالی، محمد بن محمد، *الوجیز فی فقه الامام الشافعی*، بیروت- صیدا، المکتبه العصریة، ۱۴۲۶ ق.
- فخر المحققین، محمد بن حسن، *ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد*، بی جا، مؤسسة اسماعیلیان، ۱۳۸۹ ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر، *التفسیر الکبیر*، بی جا، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *مفاتیح الشرایع*، قم، مجمع الذخائر الاسلامیة، ۱۴۰۱ ق.

- قمی، ابوالقاسم، *عنائم الايام في مسائل الحلال والحرام*، قم، دفتر تبليغات اسلامی حوزه علمیه قم، ١٤١٧ ق.
- کاشانی، حبیب الله، *منتقد المنافع في شرح المختصر النافع*، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ١٤٢٩ ق.
- کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد في شرح القواعد*، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ١٤٠٨ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، بیروت، دارصعب، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٠١ ق.
- گلپایگانی، محمدرضا، *نتایج الافکار في نجاسة الکفار*، قم، دارالقرآن الکریم، ١٤١٣ ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ ق.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن، *کفاية الفقه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٣١ ق.
- مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، شرح: محیی الدین النووی، بیروت، دارالمعرفة، ١٤١٥ ق.
- مغنیه، محمدجواد، *فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام*، بیروت، مؤسسه الشیخ المظفر الثقافیه، بی تا.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة والبرهان في شرح ارشاد الاذهان*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٤ ق.
- موسوی خوانساری، احمد، *جامع المدارک في شرح المختصر النافع*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ١٤٠٥ ق.
- نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٨ ق.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی، *مستند الشیعة في احکام الشریعة*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ١٤١٩ ق.
- نوری، حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ١٤٠٨ ق.
- همدانی، رضا بن محمد هادی، *مصباح الفقیه*، قم، مؤسسه الجعفریة لاحیاء التراث، ١٤٢٢ ق.
- یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، *العروة الوثقی*، قم، منشورات میثم تمار، ١٤٢٩ ق.